

اغراض مورخین اروپائی

بقلم آقای رحیم زاده صفوی

در باره آنچه که طی مقاله گذشته معروض افتاد برخی از دوستان دانشمند یادآوری فرمودند که راجع به اسلوب تاریخ هائی که از لحاظ تبلیغات سیاسی تالیف یافته است مقتضی بود مدارک بیشتری نشان داده شود، از این رو بنده نویسنده در مقدمه این قسمت چند نکته ذیل را معروض داشته آنگاه به بیان مقصد خود میپردازم.

یونان در کتاب مشهور خود موسوم به «مردان نامور» طی سرگذشت اردشیر و کورش صغیر برادر او با لهجه صریح مینویسد که علوم و فلسفه مغرب ایران به شاهزاده گان هخامنشی درس داده میشود. گزنفون سردار و فیلسوف یونانی در باره کوروش صغیر میگوید که او همیشه مباحث مینمود بر اینکه فلسفه و علوم مغی را از برادرش اردشیر بهتر آموخته است هرودوت ضمن احوال مؤسس خاندان پادشاهی ماد که نامش را با لهجه یونانی «دیوسس» ضبط کرده میگوید «او فرمان داد که مردم شکایات خودشان را کتباً تقدیم پادشاه نمایند» و این جمله مورخ مزبور از بسط و وسعت دامنه نویسندگی و بسیاری عدله با سوادان حکایت میکند و نیز هرودت ضمن یادآوری همسران داریوش بزرگ مینویسد «که دختران کوروش کبیر در زمره اهل فضل و ادب شمرده میشوند» و این در زمانی است که زنان یونان از داشتن سواد و مداخله در کار مردان بکلی ممنوع و محروم بودند، حال با این چند مدرک و مدارک بسیار دیگری که مقاله ما گنجایش بیان آنها را ندارد ملاحظه فرمائید که آقای سایکس در تاریخش که زحمت کشیده برای ایران تالیف فرموده است چه مینویسد. این مرد محترم در جلد اول از کتاب خود صفحه (۱۸۶ جلد اول) مدعی است که پادشاهان ایران در آن عهد مردمی عامی و بیسواد بودند!

در باره اخلاق و شخصیت خشیار شاه یونان مینویسد «هنگامیکه اسکندر وارد استخر شد ملاحظه کرد که سربازان او مجسمه خشیار شاه را در آن میدانی که جای داشت سرنگون ساخته اند اسکندر استاده خطاب بمجسمه گفت: آیا بسبب بزرگواری و جوانمردی که تو داشتی بگویم بیکرت را باز استوار گردانند یا بعلت دشمنی هایت با یونان ترا به همین حالت باز گذارم. پس از اندک تفکری مجسمه را همچنان واژگون گذارده از آن درگذشت». این جمله و نکته های بسیار دیگر که از عظمت تشکیلات ایران و قدرت خشیارشاه و انتظام کارهای او حکایت مینماید مشعر است که آن شهریار نامدار چه شخصیت بزرگ و نهاد شریفی داشته است. ولیکن جنگهای او با یونان و فتح کردن آتن یکچنان گناهی نیست که از لحاظ اروپائیان خصوصاً اروپائیان مستعمره جوی معاصر قابل عفو بشمار آید. اینست که می بینیم در تاریخ های اخیر از شهریار مزبور قیافه یک مرد زودل و جبان، فاسق و ستمگر، عیاش و بی عرضه و بالجمله بدترین پادشاهان ساخته و پرداخته آمده است (رجوع کنید بصفحه ۲۰۸ از جلد اول تاریخ سایکس).

مورخین اروپای معاصر هر جا که گفتگویی از جنگهای ایران و یونان بمیان آمده است با اصرار و ابرام هرچه تمامتر مینویسند که شکست بحریه ایران در آبهای یونان «تمدن عالم را نجات داد». حال ما کاری باین مطلب نداریم که آیا منظور از این تمدن چیست. اگر مقصود از فلسفه و ریاضیات و سایر علوم است که یونان منسوب شده ما از خود یونانیان شاهد بسیار داریم که علوم

مزبور را از مشرق فرا گرفته اند. چنانکه علاوه بر اعترافات فیثاغورس و افلاطون و ارسطو دیو دور سیسیلی در بند صدم از کتاب اول خود راجع به مصر این مطلب را آشکارا و با تفصیل تمام نوشته است و هر گاه مقصود از تمدن آداب و رفتار یونانی هاست که ما می بینیم جز دروغ و ریا و خدعه و خیانت نسبت بوطن و هموطنان خودشان چیزی از نوابیخ قدیمی که بقام اهل یونان تالیف یافته مفهوم نمیشود (رجوع شود بتاریخ توبسیدید و دیودور و دیگران) ولی ما اینک می خواهیم بدین معنی قائل شویم که دموکراسی یونان یک دموکراسی کامل و حقیقی بوده و سرچشمه تمام ترقیات و تمدن معاصر عبارت از همان دموکراسی قدیم یونان است. بسیار خوب، چنین باشد، وقتی ما این فرض را پذیرفتیم میگوئیم هر گاه نجات آتنیها از جنگال خشم و مجازات خشیارشاه بمنزله فتح یونان و شکست ایران و بالتبع بمنزله نجات تمدن عالم تعبیر شود پس چرا تباهی یونان به آتش قهر و بربریت سیلا سردار رومی و سوزاندن شهر آتن و قتل عام مردمان یونانی و ویران ساختن لیسه و آکادمی و آنچه فجایعی که از رومیان نسبت بیونان ظهور نمود که نظایر آنها هرگز از ایرانیان دیده و شنیده نشده است نباید بمنزله محو تمدن عالم محسوب شود. مقصود اینست که هر گاه بگوئیم که منبع و سرچشمه تمدن در یونان بوده است پس ویرانی یونان بدست رومیان باید بمنزله فتنای بنای تمدن معرفی شود و هر گاه چشمه تمدن در یونان نبوده است پس این ادعای اروپائیان معاصر ما که میگویند شکست ایران از یونان باعث نجات تمدن جهان گشت چه معنی دارد؟ ۱۹ خلاصه آنکه وقتی می بینیم که توحش رومیان در یونان و بلاد آسیای صغیر از لحاظ اروپائیان معاصر به تمدن عالم زبانی نمبرساند و اما فتح یونان بدست یک مملکت متمدن مشرقی باعث فتنای تمدن میشود باز باین نتیجه میرسیم که در تالیفات مستعمره جوانان مغرب زمین ضرب المثل « یک بام و دو هوا » مصداق حقیقی دارد.

همه میدانند که کوروش صغیر هخامنشی والی آسیای صغیر بود و بر علیه برادرش اردشیر طغیان نموده رو بپایتخت با سپاهی حمله آورد که از جمله آن سپاه ده هزار نفر یونانیان تبعه ایران بودند و آن یونانیان تار و زها بیکه جنگ آغاز میگشت نمیدانستند که آنها باید با شاهنشاه بجنگند بعد از کشته شدن کوروش بطوریکه ملایمت اخلاق و مروت ایرانی اقتضا میکند آمده یونانی مرخص شدند که باططان خود باز روند، زیرا فی الواقع آنها از حکمران خودشان که نماینده شاهنشاه و برادر وی بود متاعت نموده بودند. البته این عده گرسنه هنگام بازگشت برای آبادیها و مردم اطراف جاده اسباب زحمت میشدند و آن مردم هم برای حفظ اموال خود تاحدی مقاومت و مدافعه میکردند و بیونانیان چشم ترسی میدادند تا دامنه آز و طمع را وسعت ندهند. بعد از رسیدن این عده بوطنهای خود سردار آنان که گزنفون نام داشته راجع بایران دو کتاب تالیف کرده است یکی موسوم به « بازگشت ده هزار تن » که وقایع عرض راه را در آنجا بصورتی بزرگ و براهمیت توصیف نموده شجاعت عده خود را بسیار ستوده است تا از بار تنگ و عاریبکه بردوش آنان بار بود در چشم هموطنانشان قدری بکاهد، زیرا عده مزبور شاهزاده ایرانی را که به آنان و توفی کرده بود برده بگشتن داده و بی آنکه در میدان جنگ تلفات مهمی داده باشند بامتهای بی شرفی و بی غیرتی سلامت راغنیمت شمرده بوطن باز میگشتند و البته هر گاه راست است که ملت یونان شجاعت و سربازی را دوست میداشتند پس ناگزیر این رویه عده مزبور را باده اهان و تحقیر مینگر بسته است. کتاب دیگر گزنفون موسوم است به « کوروشنامه » که در آنجا خواسته است اسرار ترقی و عظمت ایران را برای هموطنان خود بیان نماید. کوروشنامه طرز تعلیمات و تربیت جوانان ایرانی را که چگونه از کودکی با اصول سربازی باورزشهای

سخت بدنی و اخلاقی پرورش میباید شرح داده است. حال اگر ما بخواهیم راجع باین دو کتاب بر مبنای منطق قضاوت نمائیم باید بگوئیم که چون «از گشت ده هزار تن» را گزنفون بنغم خود در نقاشی نوشته است البته خالی از شائبه اغراق و گزافه گوئی نیست و اما کتاب کوروشنامه را چون راجع بایرانیا نیکه دشمن میداشته است نوشته بلاشبه آنچه توصیف نموده است همانا کمترین حد مفاخر ایرانی بوده زیرا مسلم است که کتاب را برای ملت یونان تالیف کرده است و یونانیان از شنیدن اوصاف خوب ایرانی چندان خوششان نمی آمده است چنانکه اشارات هرودوت شاهد این مدعا است.

اینک ببینید اروپای معاصر در اینباب چه میفرماید. مورخین اروپای معاصر درست نقطه مقابل استدلال منطقی را گرفته و میفرمایند که: کتاب «بازگشت ده هزار تن» صحیح است و نص تاریخ و اصل واقعه میباشد اما کتاب «کوروشنامه» عبارت است از تخیلات گزنفون و آرزوهای او که میخواست است مردم یونان را با آن اسلوب خیالی خودش تربیت کند. عجبا! برفرض آنکه استدلال منطقی فوق الذکر و مضمون مشهور «الفضل ماشهد به الإعداء» موردی نداشته باشد باردیگر يك پام و دوهوا چرا مصداق پیدا نماید؟ اگر بازگشت ده هزار تن واقعه تاریخی است و گزنفون مردی راستگو و مورخ بوده پس کتاب کوروشنامه هم باید حتما راست و درست و تاریخی بوده باشد و اگر برخلاف کوروشنامه را که جزئی ترین نمایندۀ خردمندی و افتخار ایرانی است شما موهوم و افسانه می شمارید پس چرا بازگشت ده هزار تن که بیشتر با افسانه شبیه است موهوم نباشد؟ خلاصه آنکه اروپایان معاصر از اینگونه اسلوبها در طریقه قضاوت خود بسیار دارند و مردمی امثال گوستاولوبون که در کتاب تمدن اسلام با آن صراحت اعتراف بحق کرده است و امثال یروفسور یوب امریکائی که در مسائل علمی و ادبی از تأثیرات سیاست استعمار با تعصب موروئی آزاد و میرا باشند میانه مغربیان خیالی نادر و انگشت شمار میباشند.

بالجمله حال که نوك خامه حثکزار رشته سخن را بدینجا کشانید بی مورد نیست هرگاه چند کلمه هم راجع بتاریخ تمدن و اختراعات و اکتشافات بشری معروض داریم. در کتابهایی که برای تعلیمات مدرسی خواه در خود اروپا و خواه در مستعمرات تالیف میشود مؤلفین محترم گویا عالم را فقط محوطه چهار دیواری اروپا میدانند و اصلا کاری بزحمات و خدمات ملل غیر اروپائی که برای تمدن بشر تحمل کرده اند ندارند اینست که فی المثل استعمال قطب نما را که سه هزار سال قبل در چین معمول بوده و هزار سال قبل در بحریه مسلمانان بکار میرفته با اروپای چند قرن پیش منسوب میدارند. اکتشاف جیوه به مستر فلان و طلاق به مسیو بهمان و باروت به آن دیگری و الکل به آن چهارمی که همه از مردم اروپا هستند نسبت داده شده و حتی کشف جزایر اقیانوس هند و دریای چین که از قرنهای نزد تجار و دریا نوردان مسلمان کاملاً معروف بوده برخی دارای نامهای فارسی و بعضی با سامی عربی و هندی نامیده شده «بنا بر آنکه اولین بحر پیمایانی که به آنجا رسیده اند ایرانی یا عرب و یا هندی بوده اند» امروزه می بینید بنام فلان ملاح اروپائی ثبت دفتر تاریخ گشته و يك اسم اروپائی نیز روی آن نهاده اند. راجع باختراعات نیکه سابقه آن بتصدیق مورخین اروپای قدیم منحصر آ بمشرق تعلق داشته مانند نساجی و پوشیدن لباس در کتابهای تعلیماتی اروپای معاصر میخوانید مثلاً: «اختراع نساجی در اروپا دو هزار سال قبل از میلاد» - شما را بخدا آیا کسی میدانند که در هزار سال قبل از میلاد اروپا در چه حال بوده است؟ - خلاصه آنکه ترسم آزرده شوی ورنه سخن بسیار است. از مجموع عرایضی که تا کنون تقدیم گشت شاید این معنی بقدرتیروم

روشن آید که بیشتر کتابهاییکه از لحاظ تعلیمات مکتبی در اروپا تألیف یافته و با نوآوری که برخی از مردان سیاسی برای ملل غیر اروپایی نوشته اند حاوی يك مقصد عظیم و مهمی است و آن مقصد عبارت از اینست که حتی الامکان مغرب و مغربیان را در دل محصل و نظر خواننده بزرگ و با اہمت و پربها تجلی بخشند و مشرق و مشرقیان را حقیر و کم استعداد و بینوا بشناسانند تا بمقصد حقیقی خویش که عبارت است از استعمار و بکار انداختن مشرق و مشرقی بفتح مغرب و مغربی آسانتر نائل شوند و تفاوتی که مابین لهجۀ مورخین یونانی و رومی با اروپائیان معاصر موجود است در همین نکته میباشد که آنها در حالیکه دشمن مشرق بوده اند و در عین آنکه خودخواهی و غرور اروپای معاصر را نیز داشته از گزافه گوئی و تحقیر ملل غیر اروپایی دریغ نمیورزیده اند چون امید استعمار و استملاک مشرق را نداشتند و نیز دارای سیاست تعلیماتی از لحاظ استعمار نبوده اند بیان آنها در حق مشرق در عین کینه توزی و دشمنی از تاثیرات اهانت و حقارت آمیز تھی میباشد بلکه برخلاف در بسیاری از موارد برای اعتذار از ضعف و زبونی یا جاهل و نقص خود به نیرو و بزرگی و دانائی و کمال ما اعتراف نموده اند و اما آثار اروپائیان معاصرنه فقط از این معانی خالی است بلکه درست به نقطه مقابل آنها رفته است. اینست که بنده نویسنده مکرر بخدمت ذوات صالح و مقامات مربوط معروض داشته است که ما باید حتی الامکان روایات راجع بتاریخ ایران را مستقیماً از منابع یونانی و رومی بگیریم ولیکن آنچه که اروپائیان معاصر نقل قول کرده و بعنوان نتایج نتبغات خود برای ما نوشته اند با دیدۀ آزمایش و وازسی بنگریم زیرا غالباً بایک لفظ و کلمه که تحریف کرده یا تغییر داده اند بکلی مطلب را وارونه گردانیده اند، چنانکه فی المثل پلوتارک میگوید نزد تمستوکلس سردار یونانی بکنفر ایرانی بود که فرزندان او را درس داده تربیت میکرد و بوساطت او بخشارشاه بیقام فرستاد. البته این اعتراف پلوتارک که هرودوت و سایرین نیز عین آنرا دارند ما را باین معنی متوجه میسازد که در آرزمان نفوذ ایران فقط سیاسی نبوده بلکه تفوق علمی و ادبی ایرانیان باعث تشویق و ترغیب بزرگان یونان میشده است که فرزندان خود را باستادان و مربیان ایرانی بسپارند و همین رویه سبب پیدایش حکیمان و فیلسوفانی گردیده است که از خود تالیفاتی بوجود آورده اند و گر نه قبل از تاریخ فتوحات کوروس یعنی پیش از ارتباط ایران و یونان چرا يك کتاب علمی از یونان بدست نیست و چرا امثال افلاطون و ارسطو صد سال قبل از ورود ایرانیان در یونان پیدانشدند و چرا نهضت علمی و ادبی یونان سالها بعد از برقراری نفوذ ایران در بلاد یونانی میباشد پیدای آید؟! راستست که اسکندر و جانشینان وی آثار و کتابها و اسناد ایرانی را طوری نابود ساخته اند که برای ما راه ادعا باقی نمانده اما بهرحال طرح همینگونه سئوالات نیز تا حدی میتواند اهل انصاف را بحقایق نوینی متوجه گرداند. خلاصه آنکه همین روایت مورخین یونانی را اروپائیان معاصر هم نقل کرده اند اما با این تفاوت که اینها عوض آنکه بنویسند « تمستوکلس بکنفر ایرانی را که مربیان فرزندانش بود نزد شاه بزرگ فرستاد » مینویسند « تمستوکلس غلامی داشت ایرانی و او را نزد شاه فرستاد ». حال ملاحظه فرمائید با این تغییر يك لفظی تاچه پایه معنی را عوض کرده اند و تفاوت ره از کجاست تا کجا! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. اکنون بعد از تقدیم مقدمات به مبحث مقصود خود وارد میشویم.